



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kavel:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالانه

در ایران ... ۳ تومان

در آلمان ... ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

کافولک

۱۳۲۴

۷ اردی بهشت ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره محرم سنه ۱۳۳۹ = ۱۵ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 5

ملاحظات و خیالات

بلاى عوام و عقل خام (۱)

در آنها بیندازید. جسمی که در مایعات سبک وزن فرو میرود در مایعات سنگین روی مایع میماند و ته نمیرود مثلاً اگر پارچه آهنی در آب بیندازید فرو میرود و اگر آترا در یک ظرف پر از جیوه بیندازید روی جیوه میماند هم چنین چوب که در آب فرو نمیرود و در آلکل فرو میرود و این دلیل آنست که آهن از آب در صورت تساوی حجم هر دو سنگین تر است و از جیوه سبک تر و چوب از قسمت آبی بزرگی حجم خودش سبکتر است و از آلکل سنگین تر و هکذا. این قاعده در تمام مایعات از قیل آب و روغنها و جیوه و نفت و غیره جاری است و میزان صحیحی از سنگینی و سبکی مایع بدست میدهد.

این فقره یعنی تناسب فرو رفتن و بالا رفتن اجسامیکه در مایعات میافتد با ثقلت و خفت مایع محیط خود مثل بسیار خوبی است برای حوزه اجتماعی انسانی ولی درست بطور معکوس یعنی در آن حوزههای هیئت اجتماعی که خود متین و سنگین است افراد و اشخاص سبک مغز و عوام و شیاد فرو رفته و ناپدید میشوند و فقط آن کسانی که خیلی سنگین و صاحب رأی رزین هستند بالا میآیند و پیدا میشوند و بالعکس در آن حوزهها که خود بی وزن و کم عمق و سبکند اشخاص خفیف و کم عقل و شیادان

میزان المرفه اجتماعی
خیال میکنم: در علم حکمت طبیعی برای اندازه گرفتن کم و کیفهای مختلف و فزایش و کاهش یا سختی و سستی خیلی از مواد و قوی آتانی ترتیب داده و اختراع کرده اند و این نوع آلات ممیزه را که میزان تشخیص اندازه کم و زیادى یک چیز است و صدها نوع از آنها برای صدها کار وجود دارد میزان نامیده اند مانند میزان الحرارة، میزان الرطوبة، میزان الهواء، میزان الغلظه، میزان آلکل و هکذا. در بعضی موارد نیز قواعدی برای تشخیص میزان یک قوه پیدا کرده اند که بدون حاجت مالت مخصوص آن نیز بواسطه آن قواعد میشود بمقصد رسید مثلاً برای تشخیص اندازه سنگینی و سبکی ذاتی چند مایع مختلف و نسبت آنها بهمديگر کافی است که یک جسم جامد را

(۱) چون اغلب ظهورات عجیبه که در دورنمای ایران دیده میشود همه ناشی از این درد اجتماعی است لهذا ما باز همان عنوان شماره پیش را تکرار کردیم.

است که ما «میزان المعرفه» نامیدیم. حالا با وجود احتراز از تنقید اشخاص بدادن نمونه‌ای از این قاعده ناگیریم:

یکی از نمونه‌های عجیب مکررۀ یومیۀ منتشره در جراید داریوش در ایران که برای امتحان قاعده میزان المعرفه اجتماعی ما مؤنث کارلو (۱)

مثال خوبی است حکایت رفتن داریوش پادشاه ایران یا قشون او به مؤنث کارلو (۱) است. یکی از شیدانان درجه اول ایران که چهل سال است حماقت را با شید و مکر توأم کرده و بمناسب مهته رسیده محض مسخره بر عقل مردم پایتخت ایران در یکی از جراید مهم آن قریه وسیع شرحی مینویسد دائر بر اینکه کشتیهای جنگی (!) داریوش پادشاه ایران به موناکو (۲) رفته و در آنجا لنگر انداخته بوده‌اند و اردوی ایران درست در همان نقطه که این مرد شارلاتان ایروانی امروز منزل دارد پیاده شده بوده و آناری از خود باقی گذاشته‌اند که امروز نیز آثار داریوش در آنجا باقی است (۱۱) و مأمورین داریوش در آنجا محوطه‌ای کشیده بودند که اهالی موناکو بدون آنکه خودشان معنی کله‌را بدانند آنجا آتیم بزبان فرانسه «کامپرسان» میگفتند و بعد از عمارت سازی ابله ایرانی در آنجا عقلای موناکو ملتفت شده‌اند که این لفظ کله فرانسوی و معنی آن «اردوی ایرانی» بوده!!!!!! (۲)

گویند سلمی مؤسوس در حضور جعفر بن سلیمان درباره قنح و جرح یک کسی چنین گفت که وی ناصبی و رافضی و قدری (۴) و جبری است که بحجاج بن زبیر که کعبه را بر سر علی بن ابی سفیان خراب کرد دشنام داده. جعفر گفت نمیدانم بچه چیز تو رشک برم آیا باطلاع تو باعقادات یا معرفت تو بانساب (۵). حکایت فوق درست شبیه این روایت است ولی غرض ما ابدأ تنقید جهالت و شیادی فلان سفیه شاعر نیست که امثالش در مملکت ما بدبختانه فراوان و مخصوصاً در میان سیاست مداران مختل المشاعر کم نیست بلکه منظور تحقیق میزان علم و معرفت عامه ملت ما است که این مطالب را یک وزیر در یک روزنامه روزانه نیم رسمی در پایتخت دولت علیه خطاب بفضلاهی آن قوم در قرن چهاردهم مینویسد و همه میخوانند ولی اگر هم خنده میکنند اثری از آن برای آنها که از دور نگاه میکنند ظاهر نیست و فقط خود این فخره که روزنامه‌های ایران این نوع دروغهای محض تاریخی و با نام و نشان را در صفحات خود جا میدهند میزان کافی برای سنجیدن درجه تربیت اجتماعی و تحقیق تأثیرات بلای عوام است. دور نیست که روز دیگر یک روزنامه دیگر ایران

(۱) مؤنث کارلو قارخانه معروفی است در موناکو.

(۲) موناکو یک مملکت کوچکی است شاید بزرگی محله سنگلج طهران یعنی درست باندازه قطعه زمینی معادل هزار و پانصد هفتاد ذرع طول و یک هزار ذرع عرض و با وجود این استقلال دارد. این مملکت کوجولو ۱۲۰۵۰۰ نفر نفوس دارد و شهرت آن بواسطه قارخانه بزرگ مؤنث کارلو است که از همه جای دنیا قاربازها برای بازی بدانجا میروند.

(۳) نقل از جراید ایران مورخه ۱۸ شعبان ۱۳۳۸.

(۴) قدری معتزله را گویند که قائل بتفویض و قدرت و اختیار انسان بوده‌اند.

(۵) ربیع الأبرار زنجشیری بنقل میرزا محمدخان قزوینی از او در مقدمه ایشان بر چهار مقاله نظامی.

مدعی (۱) ظهور و تجلی کرده زو می‌آیند و اشخاص عالم و عاقل طرف مسخره شده بقهر مجهول منجلاب عوام افتاده و ناپدید میشوند و آنچنان بدبخت که بحکم سرنوشت شوم خود در چنان حوزه سبک افتاده باشد بالأخره یا از آن آبی که باعث جنون همه شده خورده هم رنگ جماعت میشود و یا در اندک زمانی دق میکند. این قاعده اجتماعی بسیار روشن است و همه کس میداند که هر کجای دنیا برمال و دعا نویس و درویش و غیب گو هست روپند و مراکش میگذازد نه پاریس، مخترع و کاشف یک مسئله علمی عزیمت آمریکا میکند نه بخارا، روضه خوانها از همه جا به تبریز هجوم می‌آورند و شیادان طرار و لافزن و اسباب چین‌های دسیسه باز به طهران. اگر شما فلان مدعی جاهل عامی و گرافه گوی و غوغا طلب را که در باکو برای ملت (!) نطق میکند یا در بغداد شعر میگوید یا در اسلامبول از ادبای خان والده بشمار میرود یا در بمبئی مقاله مینویسد و یا بالأخره در فلان نقطه دنیا از طلاب مشروطه‌چی و واعظین تجدید دوست (!) است بردارید و در لندن بگذارید فوراً ته میرود و اگر خیلی دست و پا بزند جز حس مسخره آرام و بی اعتنا چیزی در مردم تحریک نمیکند ولی تا همان جناب پر شر و شور را در طهران برده و ولش کنید فوراً در ظرف چند هفته شهرت کرده آوازه تقریر و تحریر (!) او بالا میگردد و جلو میافتد و جراید طهران از وی عبارتهای «ادیب شهیر (۲) و فاضل نحریر تازه وارد» صحبت میکنند و نفوذ و شهرت او بقدری قوی و عالی میشود که اگر یک جوان دیگری دانا و عمیق و واقعاً عالم در محفلی در یک مبحث علمی حرفی بگوید و یا چیزی بنویسد جناب ادیب «شهیر» فوراً با یک دسته کلمات عجیب و الفاظ نوظهور مسلسل بی سر و ته او را خفه کرده داغ باطله بر وی میزند. درست مثل آن فقیه کامل در فن خود که وارد دهی شد و در حضور روستائیان که سر او جمع شده بودند با آخوند بیسواد ده مباحثه‌اش در گرفت آخوند رند و مغلطه‌کار ده باو تکلیف کرد که روی یک تکه کاغذی مار بنویسد وی کاغذ بر گرفت و لفظ «مار» نوشت آخوند بیسواد خود نیز روی کاغذی شکل ماری کشید و آنوقت در محضر عموم هر دو کاغذ را بدهبانان ساده لوح که چندان از «فکلی» های خیابان لاله‌زار عامی تر نبودند نشان داد دهاتیان بیچاره همه اجماعاً تصدیق کردند که مار همانست که آخوند قدیمی نوشته و فقیه تازه وارد چیزی بلد نیست.

امثال همین قصه در پایتخت ما و سایر دار السلطنه‌ها در این عهد بقدری زیاد است که اگر مستلزم ذکر اسم اشخاص و دادن نام و نشان نبود چندین مثال فوراً میشد ذکر کرد و خلاصه مقصود آنکه ظهور و تجلی یا ساقط شدن و از میان رفتن اشخاص شیاد و لافزن و مدعیان جاهل یا اشخاص عالم در یک هیئت اجتماعی میزانی برای تشخیص و تحقیق درجه معرفت اجتماعی و پایه فهم و تربیت آن حوزه تواند شد و همین قاعده

(۱) مدعی کله ایست که در کتب و اشعار فارسی درست بهمان معنی که امروزه کله فرانسوی «شارلاتان» استعمال میشود بوده و بسیار رایج بوده.

(۲) کله «شهیر» اصطلاح عثمانی است که اخیراً بجای «معروف» و «مشهور» در جراید ایران در کار معمول شدن است.

پس از بستن لنگ قصابی بر کمر در صحن مسجد ذبح کرد و باز امسال در جرائد میخوانیم در ماه شعبان سنه ۱۳۳۸ در یکی از شهرهای دیگر همان خراسان یعنی شاهرود مردم بسائقه غیرت دینی و بیاد «شاه شهید» (۱) غوغا بر پا کرده و بازار و دکان را بسته سر ایرانیهای بانی مذهب میرزاند که بکشند و یکی از تجار دسته بیلی برداشته و بعنوان ادعای طلب بحجره یک تاجر دیگر میروند و بزور تهدید با بیل و تهمت بایگری و قتل فوری پولی از او درمیآورد و آن مرد بیچاره هم که خوش را مباح می بیند برای آنکه تاجر مقدس یک تکه از گوشت او را محض ثواب بخانه نبرد قریب سه برابر خونهای یک عیسوی و موسوی یعنی صد تومان داده و خلاص میشود.

بلی وقتیکه درست دقت کنیم بایه معرفت ملی ما از عهد ناصر خسرو تا حال چندان فرقی نکرده و در همان درجه عهد میرزا آقا خان نوری است وقتیکه در ماه ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ جماعتی از اشخاص ملا و تاجر و میرزارا در طهران بجرم بانی گری گرفته و بقول روزنامه رسمی «وقایع اتفاقیه» منطبعه طهران شماره ۸۲ (مورخه ۱۰ ذی القعدة ۱۲۶۸) «..... آنها را علما و فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یکرا یکفرقه از صنف نوکر یا رعیت از اینقرار بسزای خود شان رسانیدند:

در شرح تفصیل «از اینقرار» در همان روزنامه شرح دقیق کیفیت قتل ۲۶ نفر از دستگیر شدگان را میخوانیم که از آن جمله چند فقره محض نمونه ذکر میشود:

«ملازین العابدین یزدی را مقرب الحاقان مستوفی الممالک در اول محض تعقیب دین و حمیت دولت خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قه ریزه ریزه کردند.....

محمد آتی شیرازی را مقرب الحاقان اسد الله خان میرآخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطبل پادشاهی اول نعل نموده بعد با تخماق و میخ طویله آهن و قه و خنجر بیارانش رسانیدند.....
محمد نجف آبادی را مقرب الحاقان ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر عمه حضور در نیاوران بضرپ تبریز و شش بر و غیره باسفل السافلین فرستادند.....
محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چیان یکچشم او را کنده بعد بدهان خمپاره گذاشتند آتش دادند.....

میرزا محمد نیریزی را که در جمیع محاربات بایه در نیریز و زنجیان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الحاقان سرکشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیرباران کرده و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند.....
حاجی سلیمانخان پسریحی خان تبریزی را که تفصیل او در فوق ترقیم

نیز برای اینکه از همکار خود عقب نماند اردشیر با بکان را هم به کارلسباد فرستاد.

ایران مشروطه خیال میکنم: در قرنهای اول هجرت که فرنگها آن عهد ناصر خسرو و زمانه قرون وسطی گویند مردم ایران بقدری متعصب و جاهل بودند که موضوع مهم محافل شهرهای بزرگشان مجادلات عجیبه در باب اختلافات فرعیة مذهبی بوده و عمده خیالات و حواس عوام و خواص در سواد اعظم بغداد و نیشابور وری مصروف منازعات عقیده ای بود. اگر خطا نکنم در تاریخ طبری خوانده ام در ضمن حوادث یکی از سالها که مردم بغداد شوریده و بهم ریختند و جنگ و خونریزی در میان اهل آن شهر در گرفت و سبب این جنگ و کشتار نه گرانی نان بود و نه بدی اداره حکومت و نه انقلاب مشروطیت بلکه غوغا و خونریزی فقط سر معنی یک آیه مشکل از آیات قرآن بود. هر روز مردم سر و کله همدیگر را در منازعات مذهبی میشکستند و هر ماه یکی از زندیقهارا بحکم علما و خلیفه بقتل میرسانیدند و هر سال سر یک دعوی مذهبی تازه جنگ و قشون کشی بود. در نهمصد سال پیش شیعه سبعیه یعنی پیروان مذهب اسمعیلی بقدری در خطر بودند که قصه معروف (و معمول) سرگذشت ناصر خسرو در نیشابور میزانی برای درجه معرفت اجتماعی و تعصب مذهبی آن زمان بدست میدهد. بنا بر آن قصه که در ضمن سیرت معمول منسوب بناصر خسرو ذکر شده ناصر خسرو علوی (که از دعاة و حجاج مذهب اسمعیلی بود) با برادرش و یک شاگرد خود در نیشابور بطور مجهول چند روزی اقامت داشت و در این اثنا بازار رفته کفش خود را بکفش دوزی داد تا تعمیر کند و در همانجا منتظر بود که کفش را بگیرد و برود. در این بین هیاهوی بزرگ در بازار برخاست و کفش دوز مثل برق از دکان پریده و بدانسوی که غوغا بود دوید پس از زمانی برگشت و در سر سوفار خویش پاره گوشتی باز آورد ناصر خسرو پرسید چه هنگامه بود و این چیست که آوردی جواب داد معلوم میشود یکی از شاگردان ناصر خسرو در این دیار آمده و فقها با او مکالمه کرده او را تکفیر نموده اند اکنون او را محض ثواب پاره پاره کردند و من هم محض کسب اجر اخروی و درک فیض این ثواب یک قطعه از گوشت او را پاره کرده و آوردم. ناصر خسرو وحشتناک شده و گفت کنش مرا بده که من نیز در همچو شهری که اتباع ناصر خسرو پیدا شوند تمام (۱).

حالا از عهد ناصر خسرو و آخوندهای آن زمان نهمصد سال میگذرد و ایران مشروطه شده و «پارلمان» دارد، سیم تلگراف آمده و روزنامهها در پایتخت و ولایات دایر است و باز در سنه ۱۳۲۸ در همان نیشابور به پیروان همان مذهب بقدری سختگیری میشود که آخوند شیخ باقر بقنوی غریب العلماء مجتهد بزرگ مشهد در سال مزبور و در عهد حکومت خازن الملک در نیشابور دو نفر شحص محترم اسمعیلی را بجهت تدین بآن مذهب

(۱) این قصه در سرگذشت معروف منسوب بناصر خسرو است که گویند خود نوشته و در دیباچه دیوان او چاپ تبریز درج شده ولی بر حسب تحقیقات علما یقین است که این سرگذشت معمول ولی اصل است. در مقام تمثیلی که ما در متن اشاره بآن قصه خوشمزه کردیم منظور نشان دادن اوضاع روحانی آن عصر بود نه خود واقعه.

حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی را که بکرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و باز رهائی یافته و باغواهی عوام مبادرت نموده بود عالیجاه آقامهدی ملک التجار و کسبه بالأجماع با هرگونه اسباب حرب بجهت فرستادند

میرزایی دماوندی ساکن طهران را اهالی مدرسه دارالفنون

بشمشیر و سر نیزه کارش را ساختند

اگر ما در مدارج ترقی و روشنی عقول این طور مورچه سوار راه برویم بعد از هزر سال دیگر تازه بحد یابۀ ترقی امروزه همسایه خود ارمنستان شاید برسیم یا نرسیم .

* * *

§§ مقاله راجع باذربایجان را که در شماره گذشته وعده داده بودیم در این شماره درج کنیم بدبختانه بواسطه تنگی جا ممکن نشد .

یافت با حاجی قاسم نیریزی که وصی سید محی بود آقا حسن نایب فراشخانه بشهر برده بدن آنها را شمع زده آفروخته و با تقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در كوچه و بازارها گردانده و مانع از سنگ باران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان غضب نفس آنها را چهار پاره کرده بچار دروازه آویختند

میرزا محمود قزوینی را بعد از آنکه زنبورکیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره نمودند

حسین میلانی را که از توابع اسگو است و آن ملاجده او را بلقب امام هام ابا عبد الله الحسین ملقب کرده بودند سربازان افواج نیزه پیش کرده با سر نیزه جسد خییث او را پنجره وار مشبک و بدرک فرستادند نجف خمسه ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنگ و چوب و کارد و خنجر و قه و مشت معدوم الاثر کردند

سلیقه ترجمه

ترجمه عربی

نمونه ای از عهد اخیر (۲)

« و گفته اند ائمه لغت عربیه که شناخته میشود عجمه اسم بچند وجه یکی نقل کردن بآنکه نقل کرده اند بعضی ائمه لغت دوم بیرون کردن آن از اوزان اسماء عربیه مثل ابرسم که در زبان عربی از بناهای اسماء بان وزن یافته نمیشود سوم آنکه باشد اول آن نون و دوم آن راه مثل رجس و چنین چیزی نیست در کلمه عربی چهارم اینکه بوده باشد آخر آن زاء بعد دال مثل مهندز و چنین چیزی نیست در کلمه عربی پنجم اینکه بوده باشد جمع در آن صاد و جیم مثل صولجان و جص ششم آنکه باشد در آن جیم و قاف مثل منجیق هقم آنکه باشد خماسی یا رباعی عاری از حروف ذلایه که آن یا و را وفا و لام و میم و نون باشد پس آن نمیشد عربی پس لابد باید باشد چیزی از آنها در آن مثل سفرجل و قد عمل و قرطب و جعمرش اینهاست که جمع کرده ابو حنیان در شرح التسهیل و میگوید فاریابی در دیوان الأدب که قاف و جیم جمع نمیشوند در یک کلمه از کلام عرب و جیم و تاء جمع نمیشوند در کلمه از غیر حرف ذولقی پس بنا بر این نیست چیت از محض عربیه و جیم و صاد مؤتلف نمیشوند در کلام عرب و در صراح نیز آمده که چیت بالكسر و هذا لیس من محض العربیه لاجتماع الجیم و التاء فی کلمه واحده من غیر حرف ذولقی و یقال جوت جوت للابل اذا دعوتها الی الماء پس نیست جص و اجاص و صولجان عربی و جیم و طاجم نمیشوند در کلمه واحده پس بنا بر این طاجن و طیجن هر دو مولد نیند و نیستند در کلام عرب اصلی و فی الصحاح لیس المهندز من کلام العرب میگوید مهندز آنکه کار میکند در مجاری قنوات و ابنه معرب است و زای آترا بسین بدل کرده اند زیرا که قبل آن دال است و نیاید در کلام عرب بعد از دال زا و مؤلف در اصل کتاب اصل آترا که پارسی است خواهد نگاشت »

ترجمه عربی

در هزار سال پیش (۱)

« قال کلاً انّ مئی زتی سیدین گفت موسی کلاً باز باشید از این گمان بد هر گز ایشان ما را در نیابند کی بر منست خدای من ای که یار منست سیدین سر انجام کی راه نماید مرا بسوی راه رستکاری و نیز گفته اند سیدین کفایت کند مرا شرّ فرعون و امده است که موسی چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد ماه تاریک شد گفت من اسرائیلیان را کی این تاریکی ماه چیست علما اسرائیلیان گفتند بچون یوسف را وفات نزدیک امده عهد بست بر ما او بخدای سوگند داد کی از مصر بیرون نروید تا استخوانهای او را بر خود نبریم گفت مریشانرا موسی کیست از شما که بدانند که گور یوسف بجاست گفتند که هیچ کس نداند از ما مگر زالی موسی کس فرستاد و ان زال را بخواند و گفت مرا بگوئی که گور یوسف بجاست زال گفت بخدای که نکویم تا انج من خواهم ندهی و حکم مرا نپذیری گفت مرورا که چه خواهی و حکم تو چیست گفت حکم من انست که با تو در بهشت باشم گران امده این حکم بر موسی که بهشت بدست او نبوذ گفتند موسی را ان حکم که او می کند بده موسی گفت روا باشد بس بدیشان نمود ان زال گور یوسف صلوات الله علیه بکنند انرا و بیرون آوردند از او استخوانهای یوسف را چون یوسف را با خود بردند ماه روشن شد و جهان روشن گشت [نقل از تفسیر قدیم فارسی قرآن]

(۱) این قطعه نیز مانند نمونه های چهار گانه فارسی دوره اول که در شماره ۷ کاوه نشان داده شد یکی از قدیم ترین نمونه های نثر فارسی است و شاید از ترجمه فارسی تفسیر طبری خیلی متأخر نباشد. از این تفسیر فقط یک نسخه از جلد دوم آن در کتابخانه دار الفنون شهر کبیر نیج (انگلستان) محفوظ است که در سنه ۶۲۸ استنساخ شده و ابتدا استاد برون ملنفت قدیمی بودن تألیف این کتاب شده و در باره آن شرح مشبعی در روزنامه انجمن همایونی آسیان انگلیس نشر کرد و بعدها مورد مذاقه علمای دیگر شد و بالأخره تقریباً بثبوت پیوست که تألیف آن خیلی قدیمی است و بهر حال در نیمه اخیر قرن چهارم یا نیمه اول قرن پنجم نوشته شده است. و چون موضوع آن تفسیر است و لابد ترجمه آیات و احادیث و تفاسیر عربی است لهذا مانند نمونه ای از سلیقه ترجمه عربی مقدمین درج شد. بدبختانه مؤلف این کتاب معلوم نیست.

(۲) این قطعه ترجمه ایست که صاحب « فرهنگ انجمن آرا » در زیر عنوان « آرایش اول در تحقیق لغات معرب و مولفه و مترقه » آورده و آنرا از کتاب « الیزهر فی علوم اللغه » تألیف جلال الدین سیوطی بسلیقه آخوندهای مدرسه خان مروی بفارسی ترجمه (۱) کرده. محض نمونه از سواد عربی و فارسی و سلیقه ترجمه اشخاصی که خودشان معرب هستند نقل شد.